###### 28

###### azad

###### دانشگاه آزاد اسلامي

###### واحد تهران مرکز

**موضوع:**

**بنیاد گرایی اسلامی و سياست خارجي آمريكا**

**چکیده :**

**بنيادگرايي اسلامي نهضتي برخاسته از درون جوامع اسلامي و پاسخي ديني به بحرانها و آشفتگي هاي اجتماعي و سياسي جوامع مسلمان بود . اين جريان با پي بردن به فساد و بي عدالتي در جوامع اسلامي همواره در صدد اصلاح اين جوامع بوده است وبا ارائه پيشنهادي مبتني بر تمسك و بازگشت مجدد به اصول و مباني اسلام در صدد بود راه درمان نابسامانيها و عقب ماندگي را در درون مذهب پيدا كند .**

**بنيادگرايي اسلامي با ويژگي ها و اهداف فوق همواره در طول تاريخ اسلام استمرار داشته و با پسرفت و پيشرفت هايي كه داشته است وارد قرون جديد (20 و 21 ) گرديد .**

**بنيادگرايي در دوران جديد ، كه مي توان شروع رسمي آن را از سيد جمال الدين اسد آبادي دانست علاوه بر تعقيب اهداف پيشين كه مبني بر اصلاح و مبارزه با فساد در جوامع اسلامي بود ، هدف و خواست تازه اي پيدا كرد : يعني مبارزه با هجوم استعمار گران خارجي به سرزمين هاي اسلامي .اين عامل از آن زمان تا كنون به صورت يكي از اهداف اصلي اين جريان باقي مانده است . يا به عبارتي مي توان گفت همين عامل نقش عمده اي در پيدايش و تداوم جريان بنيادگرايي اسلامي در دوران جديد داشته است .**

**لازم به ذكر است كه مسئله تهاجم غرب به سرزمينهاي اسلامي از همان ابتدا با واكنش اين جوامع روبرو بوده است اما اين واكنشها بيشتر در شكل و قالب هاي غير اسلامي صورت گرفته است . به ويژه از نيمه دوم قرن بيستم كه چارچوبهاي ماركسيستي ، ملي گرايي و ناصريسم بيشتر در منطقه خاور ميانه نفوذ داشتند و اسلام گرايي يا چارچوب مبارزاتي مبتني بر عقايد اسلامي در حاشيه قرار داشت . اما به دنبال ناتواني اين مكاتب و ادامه گسترش نفوذ غرب در جوامع اسلامي گرايش روز افزوني به سمت جايگزيني ديني و طرحي اسلامي براي بسيج توده ها جهت مبارزه با هجوم گسترده غرب به وجود آمد و به دنبال آن انديشه بنيادگرايي از اقبال فراواني برخوردار شد كه نتيجه آن گسترش دامنه بنيادگرايي اسلامي در بيشتر سرزمينهاي اسلامي به ويژه آن دسته كه گرفتار نابسامانيهاي اجتماعي و سياسي بيشتري بودند مي باشد .**

**فراگير شدن بنيادگرايي اسلامي از نيمه دوم قرن بيستم تا كنون به حدي بود كه عده اي از انديشمندان را بر آن داشت تا گمان كنند بنيادگرايي اسلامي پديده اي جديد و مربوط به قرن اخير است و حتي عده اي نقطه شروع آن را از سال 1979 م و وقوع انقلاب اسلامي در ايران دانستند .**

**ضمن عقيده به اينكه تاريخ رسمي شروع بنيادگرايي اسلامي در قرون اخير از سيد جمال الدين بوده است اما بدون شك از آن زمان تا كنون تحولاتي رخ داده است كه هر كدام نقطه عطفي در جريان بنيادگرايي اسلامي به شمار مي روند و به تنهايي مي توانند سرآغاز فصل جديدي در تحولات اسلامي به حساب آيند . مثلا در سال 1928 م تشكيل جنبش « اخوان المسلمين » توسط حسن البناء در مصر بنيادگرايي اسلامي برخاسته از سيد جمال الدين و شاگردانش را كه تقريبا كم توان شده بود دوباره تقويت و چند گام جلو تر برد . اما اقدام حسن البناء نيز در مقايسه و رقابت با مكاتب فكري ديگر از جمله ناصريسم ، ناسيوناليسم و ماركسيسم و … كه در منطقه خاورميانه رايج بود در حاشيه قرار گرفت ولي با شكست اعراب از اسرائيل در سال 1967 م و وقوع انقلاب اسلامي در سال 1979 م نه تنها بنيادگرايي اسلامي جاني دوباره گرفت بلكه از آن زمان تا كنون هيچ رقيب فكري ديگر توان مقابله با آن را پيدا نكرد و هميشه در در مركز تحولات سياسي و اجتماعي منطقه قرار داشته است .**

**گذشته از سير تحولات وتكوين بنيادگرايي اسلامي كه به اختصار اشاره شد بايد افزود كه علي رغم تداوم تاريخي ، بنيادگرايي در هر دوره اي شكل و قالب خاصي داشته است و به تناسب زمان و مكان اهداف و خواسته هاي آن متفاوت بوده است . علاوه بر اين در هر دوره اي احياء گران به دنبال اهداف متفاوتي بوده اند ، عده اي خواهان تغيير جامعه و عده اي خواهان تغيير فرد و عده اي نيز خواهان تغييرات همه جانبه بوده اند . همچنين در راستاي اجراي اين اهداف عده اي موعظه و نصيحت و عده اي اسلحه را برگزيده اند .**

**اين پيچيدگي و گستردگي اهداف و شيوه ها باعث اختلاف نظر هاي زيادي در مورد ماهيت و حتي تعريف و تشخيص بنيادگرايي اسلامي شده است . به گونه اي كه براي نام گذاردن بر حركت اسلام خواهي از اصطلاحاتي چون اسلامگرايي ، بنيادگرايي ، اسلام سياسي و … استفاده كرده اند كه اگر چه از لحاظ گسترش دامنه واژه هاي معادل مفيد مي باشد اما از آنجا كه اين اصطلاحات گاه تحت فشارهايي از جمله فرار از برچسب هاي ناروا به اين جريان استخراج و به كار برده شده است لذا نه تنها تمايز هاي ميان گروههاي طرفدار اين جريان را به خوبي نمايان نمي سازد بلكه بر ابهام و پيچيدگي درك پديده بنيادگرايي اسلامي نيز افزوده است.**

**هر گاه برداشت انديشمندان غربي از بنياد گرايي اسلامي راكه اكثرا با مشاهده برخي جلوه هاي اين جريان، -مثل اقدامات قهر آميز و ضديت با غرب-، بي درنگ آنها رامعادل و همسان با اصل و ماهيت بنيادگرايي اسلامي در نظر مي گيرند اضافه كنيم متوجه مي شويم كه انحرافات و سوء برداشت ها اعم از اينكه آگاهانه يا عامدانه باشد يا از روي ناآگاهي و شناخت كم، فهم پديده بنيادگرايي اسلامي را بسيار مشكل زا كرده است . و از آنجا كه قضاوت هاي بعدي هم بر پايه اين اطلاعات صورت مي گيرد لذا مايه تحليل ها و تفسير هايي قرار مي گيرد كه در آن هيچ مرزي ميان تروريسم ، افراط گرايي ، خشونت طلبي و اسلام گرايي وجود ندارد.**

**بدين خاطر است كه حتي نظريه پردازي پيرامون علل ظهور و همچنين علت خشونت طلبي و به ويژه آمريكا ستيزي اين گروهها نيز خلاف واقعيت است مثلا در مورد علت خشونت طلبي گروههاي بنيادگراي اسلامي كه مركز ثقل تحقيق نيز مي باشد ، عده اي آن را ناشي از ماهيت و ذات تفكر بنيادگرايانه ، يعني مباني اسلام مي دانند ، عده اي ديگر نيز آن را ناشي از جاذبه هاي فرهنگ غربي و ناتواني فرهنگ اسلامي و گروهي ديگر فقر و سرخوردگي را عامل اصلي ظهور و خشونت طلبي اين گروهها مي دانند . در حالي كه واقعيت اين است كه مجموعه عوامل پيچيده اي دست در دست هم داده اند تا از شيوه هاي اقدام مختلف ( قهر آميز ، فكري ـ فرهنگي و سياسي ) شيوه قهر آميز از اقبال زيادي برخوردار شود كه مجموعه اين عوامل را مي توان در دو دسته عوامل محيطي \_ سياسي و عوامل عقيدتي و ايدئولوژيك جاي داد .**

**عوامل محيطي \_ سياسي را نيز مي توان در سه سطح بررسي كرد :**

**عوامل داخلي ، عوامل منطقه اي و عوامل فرا منطقه اي كه در ميان آنها تمركز تحقيق بر عوامل فرا منطقه اي و نقش آنها در شيوه رفتار ( مسالمت آميز يا خشونت آميز ) گروههاي اسلام گرا مي باشد كه چه به طور مستقيم و بلافاصله و چه به طور غير مستقيم و از طريق تأثير گذاري بر عوامل داخلي تأثير گذار بر شيوه رفتار اين گروهها ايفاي نقش كرده اند . اما از آنجا كه عوامل فرا منطقه اي هم مي تواند بسيار متنوع باشد ، بررسي همه آنها امكان پذير نيست . لذا به ملموس ترين و مشهود ترين عامل يعني رفتار سياسي برونمرزي ايالات متحده و نقش آن در خشونت گرايي و اقدامات قهر آميز گروههاي اسلام گرا مي پردازيم .**

**از آنجا كه تمركز اصلي تحقيق بر نقش عوامل فرا منطقه اي بر جريان بنيادگرايي اسلامي است لذا لازم است به طور مختصر به ارتباط و موضع گيري غرب نسبت به بنياد گرايي اسلامي ، هم در جايگاه يك عامل اصلي براي ظهور مجدد بنيادگرايي و هم يك عامل مهم در افراط گرايي و خشونت طلبي اين گروهها اشاره شود .**

**همانگونه كه آمد نفوذ و هجوم غرب به سرزمين هاي اسلامي يك عامل قوي و پايدار در بروز مجدد بنيادگرايي اسلامي معاصر بوده است و بر اين اساس در هر دوره‌اي يك كشور غربي به عنوان نماد استعمار و سلطه غرب مورد خشم و غضب گروههاي بنيادگراي اسلامي بوده ، گاه اين كشور انگليس گاه فرانسه و هم اكنون نيز آمريكا مي باشد . اما نكته جالب توجه اين است كه اگر چه اين بنيادگرايي اسلامي بود كه به عنوان پاسخي به هجوم سهمگين غرب تا اواخر دهه 1960 م جسته و گريخته واكنش مي داد اما از دهه 1970م به بعد غرب نيز به اين پديده واكنش نشان مي داد كه در فرم هاي مختلف از جمله تلاش براي شناخت ماهيت وچگونگي اين جريان جهت مقابلهء آسان تر با آن ، همكاري با گروهي ودشمني با گروه ديگر يا به عبارت ديگر سركوب يكي وتشويق ديگري ( مثل عمل دو گانه آمريكا در برابر بنيادگرايان شيعه وسني ، كه بنادگرايي در ايران را سركوب ، ردر عوض بنياد گرايي در عربستان وافغانستان را مورد حمايت قرار داد) صورت گرفته است .**

البته از همان زمان وقوع انقلاب اسلامي در ايران غرب به ويژه آمريكاعمق خطر بنيادگرايي اسلامي را درك كرده بود وكما بيش در صدد جوسازي عليه آن بود اما پس از فروپاشي شوروي واز ميان رفتن ايدئولوژي كمونيسم بود كه تلاش خود را براي محصور ، كنترل ويا ريشه كن كردن آن متمركز نمود .بويژه اينكه از دهه 1990م به بعد هم بنيادگرايان سني به ويژه در عربستان كه زماني ابزاري براي تحقق اهداف آمريكا بودند به دشمنان آن تبديل شدند .

**بدين گونه دوعامل در تمركز مبارزه آمريكا عليه بنياد گرايي اسلامي در دهه 90 نقش داشت يكي فروپاشي شوروي ونياز به خلق يك دشمن جديد ايدئولوژيك به جاي كمونسم بود تا آمريكا با استدلال باقي ماندن تهديد عليه غرب بتواند بر اساس آن اتحادها وائتلافها يي راحول اهداف خود ايجاد كند ، ديگري دشمني بنيادگرايان سني با آمريكا به ويژه در عربستان بود .لذا در اين ايام بنياد گرايي اسلامي به عنوان تهديد كنندهء جهان غرب جايگزين خطر سرخ گرديد وازآن پس تحت عنوان خطر سبز بايد باآن مقابله مي شد.اما اين مقابله در لفافه اي ازدفاع از حقوق بشر ،مبارزه باتروريسم وايجاد ثبات در جهان وخاور ميانه و… صورت مي گرفت .**

نكته لازم به اشاره ديگر اين است كه مقطع زماني 1979تا2002 در جريان بنياد گرايي اسلامي بنا به دلايل زير بسيار متفاوت ومتمايز از ساير مقاطع در تاريخ بنياد گرايي اسلامي مي باشد .

**1-تعداد تحولات بنيادگرايانه ، منظور تحولاتي كه يا ريشه آنها انديشه بنيادگرايي بوده است يا بر اين تفكر تاثير گذاشته اند.**

**2- ويژگي هاي منحصر به فردي كه جريان بنياد گرايي اسلامي در اين مقطع پيدا كرده است .در اثبات مورد اول ذكر موارد ذيل گواه خوبي مي باشد .**

**وقوع انقلاب اسلامي در ايران ، تشكيل سازمانهاي جهادي و مسلحانه در لبنان و فلسطين و پيگيري مبارزات سابق ضد اسرائيلي وآمريكايي در چارچوب جديد اسلامي ،ترور انور سادات ريس جمهور مصر ، تسخير مسجد بزرگ كعبه توسط گروهي از سلفي هاي عربستان سعودي ، تشكيل گروهاي جهادي در افغانستان پس از حمله شوروي به آن ،ايجاد انشعابات گوناگون در اخوان المسلين بزرگترين جنبش اسلامي در قرن اخير و گرايش به اقدامات قهر آميز توسط اين شاخه هاي جديد از جمله الجهاد ، جماعه المسلمين ، … در مصر و سوريه ، تشكيل سازمان القاعده پس از وقوع جنگ دوم خليج فارس و حضور نيروههاي آمريكايي در سرزمين هاي اسلامي و در نهايت وقوع حوادث 11 سپتامبر كه به گروههاي اسلام گرا نسبت داده شده است و همچنين عملياتهاي شهادت طلبانه عليه نيروهاي خارجي در عراق كه بعضا از طرف گروههاي اسلام گرا صورت گرفته است .**

**يكي ديگر از معيارهاي تفاوت و تمايز مقطع مورد نظر در تاريخ بنياد گرايي اسلامي ويژگي هاي منحصر به فرد آن مي باشد كه عبارتند از : الف ) گسترش و فراگير بودن . ب ) تجويز و اعمال شيوه هاي قهر آميز از طرف اكثر گروههاي اسلام گرا ـ حد اقل در مقاطعي خاص ـ مي باشد . بر اين اساس مي توان مقطع فوق را كاملا از تاريخ هزار و سيصد ساله اش جدا ساخت و به دنبال علل و عواملي جداي از عوامل تاريخي و فكري آن گشت . يا اينكه حداقل بايد ريشه هاي اين تحولات را كمتر در گذشته خيلي دور پيدا كرد . ج ) با اينكه بنيادگرايي اسلامي طيف هاي مختلفي را در بر مي گيرد و هميشه هم از نظر اهداف و هم از جهت شيوه اقدام متنوع بوده است اما واقعيت اين است كه هر جا از آن سخن به ميان مي آيد و هر جا كتاب ومقاله اي نوشته شده است اين تنوع را ناديده گرفته وتنها در صدد القاء اين انديشه هستند كه بنياد گرايي مساوي با خشو نت طلبي و اقدامات تروريستي است و بنياد گرا خشونت طلب است . اين بر چسب ها خود حكايت از ويژگي سومي براي بنياد گرايي اسلامي دارد ، يعني قدرت وتوان چالش بر انگيزي وحتي گسترش فعاليت هاي فرامرزي و قاره‌اي آن است ، به گونه اي كه امروز مشاهده مي شود برخي گروههاي بنيادگرا از دكترين دولت غير سرزمين سخن مي گويند وديگر در خانه هاي خود منتظر هجوم غرب نيستند بلكه به استقبال آن در كشورهاي غربي مي روند. ( چون يكي از اهداف گروههاي بنياد گرا مبارزه با نفوذ غرب بود يعني عاملي كه در حكم قابله اي براي تولد اين گروهها انجام وظيفه كرد .)**

**از آنجا كه عنوان تحقيق مورد نظر بنيادگرايي اسلامي مي باشد لذا در پايان لازم به ذكر است بررسي كتب و مقالات نشان مي دهد كه از اين اصطلاح براي خطاب كردن هر سه طيف فكري درون جريان اسلام خواهي استفاده شده است . گاه اين اصطلاح براي مورد اشاره قرار دادن گروههاي واپس گرا و متحجر به كار برده شده و گاه در اشاره به گروههاي ترقي خواه و اصلاح طلب كه در اين معني معادل همان اسلام گرايي است و گاه نيز به صورت اصطلاحي عام به كار برده شده است و به گونه اي بي طرفانه جريان احياء طلبي اسلامي را توصيف مي كند كه هم مي تواند مثبت باشد و هم منفي ، هم در درون آن گروهها و افراد روشنفكر و اصلاح طلب و به عبارتي متجدد وجود دارد و هم گروهها و افراد تاريك انديش .**

**آنچه مي تواند پايه استدلال تحقيق در كاربرد اين اصطلاح در اشاره به نوع طيف فكري مورد نظر ( متجدد ، متحجر يا سنت گرا ) باشد بررسي چيستي ، اهداف ، ابزار ، موقعيت كنوني و همچنين قدرت تحول زايي و چالش برانگيزي آن در برابر جهان غرب بويژه ايالت متحده و متحدان منطقه اي آن مي باشد .**

از انجا كه دو طيف ديگر يعني سنت گرا و متحجر نه تنها استعداد و توانايي ويژگيهاي فوق را ندارند بلكه در ماهيت خود منشأ تفرقه و اختلاف و لذا نفوذ پذيري جوامع اسلامي هستند ، خود به خود روشن مي شود كه اين اصطلاح در خطاب به گروههاي اصيل اسلام گرا به كار مي رود . اما از آنجا كه هدف اين تحقيق بحث هاي ارزش مدارانه و قضاوت ارزشي نيست به همين خاطر گزينش اصطلاح بنيادگرايي را تنها در كاربردي عام و بي طرفانه انجام داده است .

# 2ـ سوال اصلي

بدون شك هر پژوهشي يك هدف بنيادي بر مبناي طرح يك سؤال اساسي را دنبال   
مي­كند . همانطور كه در علت انتخاب موضوع تحقيق حاضر عنوان شد حوادث 11 سپتامبر و سؤالات فراواني كه در مورد علت وقوع آن مطرح شد انگيزه اي براي انجام تحقيق حاضر مي باشد لذا با توجه به مطالعات انجام شده ، محقق به دنبال اين سؤال است كه :آيا سياست خارجي ايالات متحده آمريكا بر جريان بنيادگرايي اسلامي و شيوه اقدام جنبشهاي بنيادگرا در خاورميانه تأثير داشته است؟

### 3ـ سوالات فرعي

**براي تجزيه و تحليل و فهم دقيق سؤال اصلي و رسيدن به پاسخي مناسب براي آن ، سؤالاتي فرعي مطرح مي شود كه طي فصول مختلف تحقيق مورد بررسي قرار گرفته و به آنها پاسخ داده خواهد شد براين اساس سؤالات فرعي تحقيق حاضر نيز به شرح زير است :**

1. **چه عواملي در فرايند تصميم گيري در سياست خارجي ايالات متحده آمريكا نقش دارند؟**
2. **ويژگي ها و اهداف بنيادگرايي اسلامي كدامند؟ و آيا پديده بنيادگرايي اسلامي در خاورميانه از سال1979 تا 2002 سير صعودي داشته است يا نزولي ، سياست خارجي ايالات متحده آمريكا در اين روند چه نقشي داشته است ؟**
3. **آيا حمايت آمريكا از رژيم هاي غير دموكراتيك و تعقيب كننده گروههاي اسلام گرا بر تشديد جريان بنيادگرايي اسلامي و موضع گيري آنها نسبت به آمريكا تأثير داشته است؟**
4. **آيا حمايت آمريكا از اسرائيل در تشديد بنيادگرايي اسلامي و اقدامات ضد آمريكايي آنها تاثير داشته است ؟**
5. **آيا حضور نظامي آمريكا در منطقه برجريان بنيادگرايي اسلامي و آمريكا ستيزي آنها تأثير داشته است ؟**

## 4ـ فرضيه تحقيق

**از آنجا كه پاسخ به سؤال اصلي هر تحقيق بايد با تكيه بر مطالعات و بررسي هاي علمي مبتني بر شواهد و اسناد معتبر باشد تا ضمن ارتباط منطقي ميان سؤال و پاسخ قابل دفاع نيز باشد لذا بر اساس بررسي ها و مطالعات انجام شده پيرامون سوال اصلي پژوهش حاضر فرضيه مطرح شده نيز بدين گونه است :**

**سياست خارجي ايالات متحده آمريكا مبني بر حمايت از اسرائيل و رژيم هاي غير دموكراتيك و حضورنظامي مستقيم در منطقه باعث تشديد بنيادگرايي اسلامي و توسل جنبش‌هاي بنيادگراي اسلامي به اقدامات خشونت طلبانه عليه آمريكا شده است.**

## 5 ـ تعريف مفاهيم

**سياست خارجي**

يك راهبرد يا جريان برنامه ريزي شده از تصميمات اتخاذ شده توسط تصميم گيرندگان يك دولت در تعامل با ديگر دولتها يا ديگر بازيگران بين المللي، با هدف بدست آوردن اهداف مشخص كه در چارچوب منافع ملي تعريف شده است.

بنيادگرايي اسلامي

نهضتي كه به ارزشهاي اوليه اسلامي معتقد است و پيروزي و بهروزي كشورهاي اسلامي را در بازگشت به آن ازرشها مي داند . اين واژه معمولا از سوي رسانه هاي گروهي غرب براي اشاره به جنبشهاي اسلامي ، احياءگري اسلامي ، اصول گرايي اسلامي و بيداري اسلامي به كار رفته است . همچنين احياگري اسلامي به معني بازگشت به اصول بي آلايش اسلامي، بازگشت به قرآن و سنت نبوي درسطوح مختلف فردي و اجتماعي مي باشد . به سخن ديگر بنيادگرايي اسلامي عكس العمل احساسي، معنوي،‌ روحي و سياسي مسلمانان به يك بحران اجتماعي،‌ اعتقادي و سياسي گريبانگير كشور هاي اسلامي به ويژه در خاورميانه است . اين عكس العمل علاوه بر ترس از «غربي شدن» فرهنگ اسلامي،‌ به واكنش در برابر مداخله مستقيم غرب در مناطق اسلامي در دهه هاي گذشته نيز معطوف است .

**جنبش اسلامي**

**منظور حركت و كوششهايي مي باشد كه در راستاي اعتراض به وضعيت انحطاط و فسادآلود جوامع مسلمان و مبارزه با نفوذ غرب در اين جوامع صورت مي گيرد . اين كوششها ضمن برخورداري از پشتوانه ايدئولوژيكي از حمايت مردمي وسيعي نيز برخوردار هستند .**

**به عبارتي جنبشهاي اسلامي را بايد حركتهايي سياسي و اجتماعي دانست كه در طول تاريخ اسلام در اعتراض به بحرانهاي سياسي و اجتماعي جوامع مسلمان شكل گرفته اند و با تجويز و توصيه بازگشت به اصول و مباني اسلامي درصدد اصلاح وضع موجود مي باشند .**

#### خاورميانه

اگر چه خاورميانه اصطلاحي است مبهم كه از بدو پيدايش آن تا كنون به محدوده جغرافيايي مشخصي اطلاق نشده است كه مورد تأكيد همگان باشد اما هدف از كاربرد اين اصطلاح اشاره به منطقه اي اسلامي است كه مركب از كشورهاي ايران، تركيه،‌ عراق، اردن هاشمي، سوريه،‌ لبنان، فلسطين، مصر، امارات متحده عربي،‌ بحرين، عربستان صعودي، قطر،كويت، عمان و يمن مي باشد. كه ازميان اين كشورها نيز به طور موردي به بررسي جريان بنيادگرايي اسلامي در مصر و عربستان سعودي پرداخته شده است.

##### شيوه اقدام

منظور روشي است كه گروههاي بنيادگرا براي رسيدن به اهداف و خواسته هاي خود درپيش مي‌گيرند يا واكنشي كه در برابر موانع و مشكلات پيش رو از خود نشان مي دهند . در اين مورد مي توان گفت گروهها بنيادگراي اسلامي از ابتداي پيدايش تا كنون از سه روش براي رسيدن به خواسته هاي خود استفاده كرده اند: روش فكري ـ فرهنگي،سياسي و قهرآميز. اهميت شيوه اقدام اين گروهها به حدي است كه امروزه بر هيمن اساس به شناخت و تمايز اين گروهها در دو دسته مسلحانه و مبارز و اصلاح طلب و ميانه رو پرداخته مي‌شود.

**تشديد**

**بكار بردن اين اصطلاح علاوه بر نشان دادن استمرار جريان بنيادگرايي اسلامي بيانگر رشد سريع و همراه با اقدامات قهر آميز و خشونت طلبانه اين جريان مي باشد . به عبارت ديگر اين اصطلاح براي نشان دادن غلبه شيوه قهرآميز بر شيوه هاي فكري ـ فرهنگي و سياسي نزد گروههاي بنيادگرا در مقطع مورد نظر ( 1979 تا 2002 )مي باشد .**

## 6ـ مفروضات

1. **ميان نوع نظام سياسي در خاورميانه وشيوه اقدام گروههاي بنيادگراي اسلامي رابطه مستقيمي وجود دارد . به عبارتي هرچه فضاي سياسي جامعه بازتر باشد رفتار اين گروهها مسالمت آميزتر خواهد بود و با لعكس.**
2. **سياست خارجي محافظه كارانه وطرفدار حفظ وضع موجود ايالات متحده آمريكانقش مهمي درتداوم و بقاء رژيم هاي غير دموكراتيك در خاورميانه داشته است .**
3. **همان گونه كه بحران فلسطين نقش مهمي درافراطي شدن گروههاي بنيادگرا داشته است، حل آن نيز باعث تعديل رفتار اين گروهها مي شود .**
4. **خروج نيروههاي آمريكايي از منطقه باعث كاهش اقدامات قهر آميز عليه اين كشور و متحدان منطقه اي اش مي شود .**
5. **دشمني و آمريكا ستيزي گروههاي اسلام گرا بيشتر از آنكه ريشه در عقايد ديني آنان داشته باشد ناشي از برخي سياست هاي خارجي آمريكا مي باشد.**

## 7ـ اهميت و علل انتخاب موضوع

با وقوع حوادث 11 سپتامبر بار ديگر دنياي اسلام مورد اتهام قرار گرفت وباور به برخورد تمدنها در اذهان غربيان جان دوباره اي گرفت ايالات متحده نيز كه يك فرصت طلايي پيدا كرده بود با كمك رسانه هاي پر بيننده وپر شنونده خود سعي در تحريك بيشتر افكار عمومي جهانيان عليه اسلام ومسلمانان نمود براين اساس در همان ساعات اوليه حوادث از جنگ صليبي سخن به ميان آمد ومسلمانان در برخي از كشورهاي غربي تحت فشارهاي مختلف روحي ورواني قرارگرفتند . اما با فروكش كردن احساسات اوليه و بر قراري آرامش نسبي پس از حوادث 11 سپتامبر ، جهان غرب به ويژه ايالات متحده آمريكا در تلاش براي زدودن آثار منفي ناشي از سوء تفاهمي كه نسبت به دين اسلام ومسلمانان شده بود كوشيد اين اقدام را منحصر به گروهها و جنبشهاي اسلام گرا و به تعبير خودشان افراط گرا و تروريست بداند.

در همين راستا جهت اشاره ومورد خطاب قرار دادن آنها بار ديگر در سطح وسيعي از اصطلاح بنياد گرا وبنيادگرايان اسلامي استفاده شد ، همان اصطلاحي كه در سال 1979 با وقوع انقلاب اسلامي در ايران و سقوط متحد نزديك واستراتژيك آمريكا ورد زبان اكثر انديشمندان وسياستمداران غربي به ويژه آمريكايي شده بود وبا ترور هم پيمان ديگر آمريكا يعني انورسادات رئيس جمهور مصر وسپس عملياتهاي ضد آمريكايي در لبنان كه توسط گروههاي اسلام گرا صورت مي گرفت و مقاومتهاي بعدي در برابر آمريكا ومتحدان منطقه اي اش به مسئله اي كاملا امنيتي تبديل شده بود. بر اين اساس ايالات متحده آمريكا با برخورداري از سلطه و نفوذ گسترده رسانه اي ، هر گونه مقاومت و مخالفت اسلامي با خود و متحدان منطقه اي خود را در اين چارچوب وتحت اين عنوان مورد بررسي وچاره انديشي قرار داد . لذا ابتدا تلاش كرد بنياد گرايي اسلامي را به عنوان يك پديده تهديد زا وصلح زدا كه امنيت جامعه جهاني را به مخاطره مي اندازد معرفي نمايد . به گونه اي كه بنياد گرايي اسلامي مقدمه اي براي تروريسم يا پرورش دهنده تروريسم القاء مي شد. البته سوابق اقدامات قهرآميز گروههاي اسلام گرا نيز پذيرش اين فرض را تسهيل مي كرد. حال وقوع حوادث 11 سپتامبر نيز مي توانست يك دليل براي حقانيت آمريكا باشد به گونه اي كه حتي برخي از انديشمندان مسلمان يا بخشي از افكار عمومي جوامع اسلامي نيز با آمريكا ابراز همدردي نمودند و ضمن محكوم كردن اين حوادث از گروههاي اسلام گراي مسلحانه درخواست توقف اين گونه اقدامات كردند . آنها مي افزودند اين امر هم به ضرر اسلام است و هم پاي آمريكا را به منطقه باز مي كند و دليلي براي سياستهاي مداخله جويانه آن كشور مي شود.

اما در مقابل اين گروه ، عده اي ديگر بدون اينكه در رد خشونت طلبي واقدامات تروريستي به خود شك راه دهند از اعماق وجودشان حوادث 11 سپتامبر را به عنوان تبيهي براي أمريكا ستودند، البته آنها بيشتر به پيام آن فكر مي كردند نه ريخته شدن خون افرادي بي گناه ، پيامي كه هشداري براي افكار عمومي آمريكا و زمامداران آن بود كه براي يكبار هم كه شده آنچه را خود بر سرمردم ديگر كشورها مي آورند احساس كنند .

بدين ترتيب مي بينيم در برابر يك واقعيت ـ حوادث 11 سپتامبر ـ دو برداشت كاملا متضاد وجود دارد عده اي آ مريكا وسياست هايش را موجد آن و عده اي ديگر بنياد گرايان ومباني ايدئولوژيكي آنان را . اما آنچه برداشت غالب وفراگير در جهان است سرزنش ومتهم كردن گروههاي اسلام گرا مي باشد كه هم از طرف دوستان وهم از طرف دشمنان مورد حمله قرار گرفتند .

ازآنجا كه اين مسئله گروههاي بنياد گرا را از يك طرف در جايگاه مجاهدان راه يزدان واز طرف ديگر پيروان راه شيطان قرار داده است و هر گروه نيز براي خود دلايلي دارند بدين خاطر انگيزه اي ايجاد شد تا كمي مستدل تر ومطمئن ترگروههاي فوق واقداماتشان را ـ گاه از شعارهاي خياباني ضد آ مريكايي تا حادثه اي بي نظير در جهان مثل 11 سپتامبر و از سنگ انداختن تا شايد در آينده به كارگيري سلاحهاي مخرب تر را در بر مي گيرد ـ در يكي از دو دسته فوق جاي داد . البته تحقق اين امر هم به صورت مستقيم وهم به صورت غيرمستقيم و از طريق پيدا كردن مسبب و علل هاي دست يازيدن به اين اقدامات صورت مي گيرد.

همانطور كه آمد حوادث 11 سپتامبر و مورد حمله قرار گرفتن آمريكا جرقه اي براي گزينش موضوع تحقيق بوده است وبا تفكر در مورد آن ، سوال و فرضيه تحقيق طرح و تدوين شده اند . گذشته از آن ، مسئله مهم اين است كه اين عمليات به گروههاي اسلام گرا نسبت داده شده است . محقق نيز ضمن پذيرش اين مسئله ـ تا روشن نشدن ماهيت واقعي گروههاي دخيل دراين عمليات ـ و با توجه به سوابق گذشته بر اين عقيده است كه شيوه رفتاري غالب و مسلط در ميان گروهاي اسلام گرا نسبت به آمريكا شيوهاي قهر آميز و همراه با تنفر بوده است ، اما بدون تلاش براي رد يا تحسين آن و همچنين بدون تلاش براي ارزش گذاري و قضاوت ارزشي در مورد ماهيت اين اقدامات سعي كرده از نگاه و زاويه اي جديد آن را بررسي كند . به عبارتي به دنبال بررسي اين امر است كه چه ويژگي هايي در سياست خارجي خاوميانه اي آمريكا وجود دارد كه در حكم مجوزي براي دست زدن به اقدامات خشونت آميز عليه آمريكا مي باشد.

چند فرض اوليه انگيزه بيشتري در محقق براي اين نگاه جديد ايجاد كرده است كه عبارتند از:

1. خشونت طلبي و اقدامات تروريستي عليه آمريكا محدود به گروههاي اسلام گرا نيست . طبق آمارهاي اعلام شده يك سوم از مجموعه اقدامات تروريستي در جهان عليه آمريكا صورت گرفته است و از 31 در صد در دهه 1980 به 37 درصد در دهه 1990 افزايش يافته است و از آن زمان تاكنون نيز روندي صعودي داشته است .
2. در تفكر و انديشه بنيادگرايي اسلامي هيچ مشروعيتي براي خشونت طلبي و اقدامات تروريستي وجود ندارد و اگر گاه در سوابق تاريخي يا متون ديني به آن اشاره شده است تنها به عنوان آخرين ابزار و راه حل و آن هم مقيد به شرايط خاص مي باشد .
3. اگر اقدامات قهرآميز عليه آمريكا ريشه در مباني فكري و ايدئولوژيكي گروههاي بنيادگراي اسلامي دارد پس بايد به همان ميزان با ديگر كشورهاي غربي نيز خصومت داشته باشند . ( البته اين گروهها هميشه معتقد به اختلاف ميان فرهنگ اسلامي با غرب هستند اما اين اختلاف به خودي خود هرگز منجر به خصومت نمي شود .)
4. آمريكا ستيزي در ميان مسلمانان به طور اعم و در ميان گروههاي بنيادگرا به طور اخص مربوط به سه دهه اخير است و در دهه هاي 1950 و 1960 ايالات متحده آمريكا نزد مسلمانان منطقه از چهره نسبتا مطلوبي برخوردار بود .

بنابراين تلاش براي علت يابي اقدامات ضد آمريكايي توسط اين گروهها ضمن كم رنگ كردن اجتناب ناپذيري برخورد تمدنها به ويژه ميان اسلام و غرب ، افكار عمومي جهان به طور اعم و جهان اسلام به طور اخص را نسبت به اين گروهها جلب و از نگاههاي سؤال برانگيز به آنها خواهد كاست و در نتيجه موجب نوعي همدلي و هم صدايي با آنها و به تبع آن توجه به اهداف و خواسته هاي آنها مي شود . خود اين امر هم باعث معتدل و ميانه رو شدن اين گروهها و برخورد هاي مسالمت آميز مي گردد .

**8ـ بررسي متون وآثار**

در مورد پديده بنيادگرايي اسلامي كتب و مقالات فراواني نوشته شده است از جمله كتاب بسيار مفيد و ارزشمند جناب آقاي هرايردكمجيان تحت عنوان اسلام در انقلاب ، (جنبشهاي اسلامي در جهان عرب)،‌ اسلام گرايي در مصر نوشته يعقوب توكلي،‌ مصر از زاويه ديگر نوشته جميله كديور، شكست تجربه اسلام سياسي نوشته الويه روا، پيامبر و فرعون نوشته ژيل كوپل و . . . با اين وجود به جز قسمتي از كتاب هرايردكمجيان در هيچ جا به رابطه ميان سياست خارجي آمريكا و بنيادگرايي اسلامي به طور جامع و منسجم پرداخته نشده است و اكثر مقالات و كتب نيز به طور پراكنده به آن اشاره كرده اند. بويژه در مورد جنبه هاي مورد نظر سياست خارجي آمريكا يعني حمايت از اسرائيل و رژيم هاي غير دموكراتيك و حضور نظامي در منطقه و تاثير آنها بر موضع گيري گروههاي بنيادگرا،كتاب يا مقاله اي نوشته نشده است لذا از اين لحاظ موضوع تحقيق مي‌تواند تازگي داشته باشد .

**9 ـ اهداف پژوهش**

**از جنبه علمي: پژوهش حاضر از آن جهت كه با نگاه جديدي خشونت گرايي در گروههاي بنيادگرايي اسلامي و آمريكا ستيزي آن را بررسي كرده است و بر خلاف تصورات رايج در مورداقدامات قهرآميز برخي از اين گروهها كه منشأ آن در تفكر بنيادگرايانه دانسته مي شود، در علت يابي خشونت طلبي در اين گروهها بيشتر بر عوامل بيروني و خارج از مباني فكري آنها تمركز داشته است،مي تواند تازگي خاصي داشته باشد.**

**از جنبه كاربردي: شناخت بيشتر و عميق تر اين جريان بويژه درك علل اتخاذ شيوه هاي قهرآميز توسط اين گروهها ، ضمن اينكه از برداشتهاي منفي و كليشه اي دربارة آنها خواهد كاست، فضايي را ايجاد مي كند كه در آن سياست گذاري در مورد اين گروهها با همدردي بيشتري صورت پذيرد، خود اين امر نيز تأثير بسزايي بر مسالمت آميز شدن اين گروهها خواهد داشت.**

**10 ـ نقطه نقل پژوهش**

**ازنظر موضوعي: تمركز و تكيه اصلي پژوهش بر رابطه ميان عوامل محيطي و سياسي و خشونت گرايي گروههاي بنيادگراي اسلامي مي‌باشد كه از ميان اين عوامل كه خود در سه سطح داخلي ، منطقه اي و فرا منطقه اي قابل بررسي هستند به عوامل فرا منطقه اي، و از آن ميان به سياست خارجي آمريكا پرداخته شده است،كه به طور مستقيم و غير مستقيم يعني تاثير بر عوامل منطقه اي و داخلي باعث تشديد جريان بنيادگرايي اسلامي شده است .**

**از نظر زماني : بيشتر مقطع زماني 1979 تا 2002 مورد نظر بوده است اگر چه به سبب قدمت و پيشينه تاريخي جريان بنيادگرايي اسلامي و همچنين حضور بيش از چند دهه ايالات متحده در منطقه گاه اشاره هايي تاريخي نيز لازم مي باشد .**

**از نظر مكاني : به علت مطالعه موردي دو كشور مصر و عربستان سعودي به ناچار تمركز بحث بر جريان بنيادگرايي اسلامي در اين دو كشور مي باشد .**

**11 ـ روش تحقيق**

روش انجام تحقيق حاضر با تكيه بر شواهد و مدارك موجود روشي كتابخانه اي بوده كه در سه سطح تاريخي،‌ توصيفي و تحليلي بيان مي گردد . به عبارتي هم زمان از اين سه روش استفاده شده است . يعني از آن جهت كه به بررسي ريشه هاي بنيادگرايي اسلامي و شيوه هاي برخورد آن مي پردازد تاريخي و از آن جهت كه واقعيات و جلوه هاي مختلف اين پديده را شرح مي‌دهد و همچنين از آنجا كه به بررسي سياست خارجي آمريكا در منطقه مي پردازد توصيفي، اما به سبب آنكه سعي دارد از واقعيات عيني و داده هاي موجود به رابطه اي علت و معلولي ميان سياست خارجي آمريكا و نوع رفتار گروههاي بنيادگرا دست يابد جنبه تحليلي دارد .

**12 ـ سازماندهي پژوهش**

**تحقيق مورد نظر از يك بخش مقدماتي و چهار بخش اصلي و يك نتيجه گيري تشكيل شده است . در بخش مقدماتي به كلياتي در مورد تحقيق از جمله سوال اصلي ، سوالات فرعي،فرضيه مفروضات و … پرداخته شده است . در بخش اول به مباحث مربوط به سياست خارجي و سياست خارجي آمريكا پرداخته شده است . اين بخش خود شامل دو فصل است كه در يك فصل مباحث مربوط به سياست خارجي مطرح شده است، فصل دوم نيز اهداف و منافع سياست خارجي آمريكا در خاورميانه توضيح داده شده اند .**

**در بخش دوم هم بنيادگرايي به طور اعم و بنيادگرايي اسلامي به طور اخص مورد بررسي قرار گرفته است . اين بخش نيز شامل سه فصل است كه هر فصل خود شامل چند گفتار است در فصل اول به تعريف وتبيين ، تاريخچه و اهداف بنيادگرايي و بنيادگرايي اسلامي پرداخته شده است . در فصل دوم نيز به مجموعه نظريات مطرح شده در مورد علل ظهور و ضد غربي بودن جنبشهاي بنيادگرا اشاره شده است . در فصل سوم هم به ماهيت و علل و انگيزه هاي خشونت طلبي در جنبش هاي بنيادگرا پرداخته شده است .**

**در بخش سوم سير تحولات بنيادگرايي اسلامي در خاورميانه از سال1979 تا 2002 مورد بررسي قرار گرفته است كه در اين بخش نيز دوفصل پيش رو داريم، در فصل اول فراز و نشيب هاي بنيادگرايي اسلامي بررسي شده در فصل دوم به بنيادگرايي اسلامي در مصر و عربستان صعودي پرداخته شده است .**

**در بخش چهارم به سياست خارجي آمريكا درخاورميانه و تاثير آن بر بنيادگرايي اسلامي در مصر و عربستان سعودي اشاره شده است كه اين بخش نيز شامل سه فصل مي باشد در فصل اول به حمايت آمريكا از رژيم هاي غير دموكراتيك و تأثير آن بر رفتارگروههاي بنيادگرا پرداخته شده،در فصل دوم نيز به حمايت آمريكا از اسرائيل و تأثير آن بر موضع گيري گروههاي بنيادگرا و آمريكا ستيزي آنها اشاره شده،‌ در فصل سوم هم حضور نظامي آمريكا در منطقه و تأثير آن بر جريان بنيادگرايي مورد بحث قرار گرفته ، در آخر هم به نتيجه گيري و فهرست منابع اشاره شده است .**